
	بررسی معنای باب اشتغال با مبنای کتاب معانی النحو در قرآن کریم			
	برگزیده رتبه ۳ یازدهمین جشنواره علامه حلی ^(ه) - ۱۳۹۸			علی تحویلیان
	کد اثر: ۱۱۱۰۵۷۹	مقاله سطح ۱		پایه ۳ مدرسه امام محمد باقر ^(ع) قم

به نام خدا

چکیده

بحث اشتغال، یکی از مسائل مهم در علم نحو است و در تمام کتاب‌های نحوی در باره آن سخن گفته شده است. اشتغال یکی از مواردی است که باعث تغییر در ساختار معمولی جمله می‌شود و با چینش جدید کلمات، در معنای جمله نیز تغییر ایجاد می‌کند. وجود خصوصیت تغییر ساختار و همچنین شباهت آن با اسلوب‌های دیگر مانند تقدیم مفعول به، ضرورت بررسی و فهم معنای این باب را ایجاب می‌کند. بحث‌های فراوانی در بررسی احکام لفظی باب اشتغال صورت گرفته است اما غرض استعمالی و همچنین معنای این باب کمتر مورد توجه واقع شده است به همین جهت در این تحقیق سعی می‌شود با تکیه بر کتاب «معانی النحو» به معناشناسی و غرض چینی تغییری در ساختار باب اشتغال پرداخته شود و همراه با اثبات این غرض در آیات قرآن کریم، ثابت کند این باب، بسیار شبیه مبتدا و خبر است ولی تفاوت اعرابی و اسلوب خاصی که در آن وجود دارد، سبب شده نوعی اخبار ثانوی و فرعی در آن صورت گیرد.

کلیدواژه: اشتغال عامل از معمول، نحو معناگرا، اخبار ثانوی، نظریه عامل، ادبیات عرب

مقدمه

یکی از عامل‌هایی که موجب شده زبان عربی از حیث فصاحت و بلاغت جزو برترین زبان‌های دنیا قرار گیرد^۱، وجود اسلوب‌های متعدد برای بیان اغراض متکلم است. یکی از این اسلوب‌ها، اسلوب اشتغال است. در این شیوه، اسم منصوبی ذکر می‌شود و بعد از آن فعلی می‌آید که در ضمیر یا متعلق آن اسم عمل کرده و در صورت حذف آن ضمیر یا متعلق، آن فعل می‌تواند در آن اسم متقدم عمل کند. در کتاب‌های نحوی، بررسی‌هایی که بر روی این باب صورت گرفته بیشتر از حیث لفظی صرف بوده و با وارد کردن قیاس اصول فقهی در اصول نحو (وجوب، استحباب،

^۱ - برای توضیح بیشتر رجوع کنید به: النحو و الدلالة (دکتر حماسه عبداللطیف)، ص ۳۷-۶۱، معانی النحو (دکتر فاضل السامرائی)، ج ۱، ص ۲۵ و ص ۳۶-۳۸

مباح، امتناع) آن را به این شیوه بیان نموده اند.^۱ در پی این مبنا، در تحقیقات قبلی که بر این باب صورت گرفته، به ذکر و دسته بندی احکام نحوی ها اکتفا شده و یا آن را از حیث مباحات زبان شناسی بررسی نموده اند. از آنجا که این شیوه با شیوه های دیگر بیان در ادبیات عرب مثل باب ابتدا و باب تقدیم مفعول به شبیه است، ضروری است غرض های معنایی این باب و تفاوت آن با روش های مشابه دیگر مشخص شود تا هم کاربرد صحیح و به جای آن مشخص شود و هم زیبایی های آن در آیات قرآن روشن گردد. به همین منظور، با استفاده از مبانی جدیدی که در معنا شناسی و به عبارت دیگر نحو معناگرا در کتاب معانی النحو به دست آمده این باب از این حیث بررسی شده و پس از آن به صورت کاربردی بر روی تعدادی از آیات قرآن کریم اعمال گردیده است.

بنا بر این نگارنده در مقاله به دنبال پاسخ گویی به این سوال است:

باب اشتغال از حیث معنایی، چه کارکردی در ادبیات عرب دارد؟

این مقاله با استفاده از نرم افزار های اسلامی و کتاب خانه های برخط در دو بخش ارائه شده و ابتدا به بیان آراء نحوات و علمای بیان پرداخته شده و در بخش دوم به ذکر ایرادات و نقد قواعد ایشان و در نهایت شیوه جدید بررسی این باب بیان گردیده است که همان اخبار ثانوی یعنی اخباری فرعی و پایین تر از اخبار در باب مبتدا و خبر می باشد.

الف) مفهوم شناسی

قبل از ذکر نظرات علمای علم نحو، لازم است به بیان معنای لغوی و اصطلاحی «باب اشتغال» پرداخته شود.

۱- بررسی معنای لغوی اشتغال

اشتغال، مصدر باب افتعال از ماده شغل (و مصدر آن شُغِل، شُغِل، شُغِل، شُغِل و شَغَل) می باشد. در مورد معنای اولیه، ابن فارس در مقاییس می گوید: «شین و غین و لام اصل واحدی است که دلالت بر عدم فراغت از انجام کاری می کند.»^۲ جوهری در صحاح، این عبارت را می آورد: «و گفته می شود: «شغلت بكذا» و «اشتغلت» بنا بر این که فاعل نام برده نشود.»^۳ صاحب لسان العرب در ماده شغل مطلب را بیشتر توضیح داده و می گوید: «شغله یشغله و اشغله و اشتغلت به و شغل به و انا شاغل له.»^۴ در نتیجه شغل به صورت متعدی، می تواند یک مفعول را نصب دهد و اگر با حرف جر بآء یا در باب افتعال به کار رفت، معنای مطاوعی دارد.

بنابراین، شغل به معنای عدم فراغ (انجام کار) می باشد و به باب افتعال که می رود، به صورت مطاوعی (مشغول شدن) معنا می شود.

^۱ - برای نمونه رجوع کنید به: التصريح على التوضيح، شرح الرضى على الكافية، شرح اشموني على الفيه ابن مالك، البهجة المرضيه.

^۲ - مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۱۹۵

^۳ - صحاح اللغة، ج ۵، ص ۱۷۳۶

^۴ - لسان العرب، ج ۱۱، ص ۳۵۵

۲- بررسی معنای اصطلاحی باب اشتغال

تعریف باب اشتغال چنین است:

هر اسمی که مابعدش فعل یا شبه فعلی است که به وسیله ضمیر یا متعلق آن اسم، از خود آن اسم روی گردان شده است (یعنی در ضمیر عمل کرده و در آن اسم دیگر عمل نمی کند) به صورتی که اگر آن ضمیر یا متعلق برداشته شود، آن فعل یا شبه فعل بتواند در اسم ماقبل عمل کند.^۱ برای مثال در عبارت زیدا ضربته، اگر ضمیر «ه» برداشته شود، ضربت می تواند زید را نصب دهد ولی فعلا چون ضمیر یا همان متعلق زید را گرفته، قادر به عمل در آن نیست.

ب) ارکان و جایگاه اعرابی اشتغال

اکنون که مفهوم اشتغال و ماده آن واضح گردید، به بررسی رکن ها و اعراب باب اشتغال پرداخته می شود.

۱- ارکان اشتغال

اولین مطلبی که در باب اشتغال به آن پرداخته می شود، بررسی عنصرها و رکن های این باب است. در باب اشتغال، سه رکن مهم وجود دارد که عبارت اند از:

۱. فعل یا شبه فعل که به آن، مشتغل می گویند.

۲. اسم ماقبل که به آن اسم مشتغل عنه می گویند.

۳. ضمیر یا متعلق اسم ماقبل که به آن مشتغل به می گویند.^۲

اکنون این سه رکن در مثال «زیدا ضربته» مشخص می گردد:

«زیدا» در این مثال، مشتغل عنه و اسم مقدم است.

«ضربت» همان فعل مشتغل است.

ضمیر «ه» نیز ضمیری است که مرجع آن، زید است و به آن مشتغل به گفته می شود.

از آنجایی که فعل مابعد اسم، دیگر نمی تواند در آن عمل کند و عملش در ضمیر راجع به آن اسم است، از ماده شغل با حرف جر مناسب در این باب استفاده کرده اند.

^۱ - شرح رضی بر کافیّه، ج ۱، ص ۴۳۷، التصریح علی التوضیح، ج ۱، ص ۲۹۶، شرح اشمونی بر الفیه، ج ۱، ص ۴۲۷
^۲ - همان

۲- جایگاه اعراب اشتغال

در این بخش، به بررسی عامل نصب اسم مشتغل عنه و سپس ترکیب های مختلف باب موجود در باب اشتغال پرداخته می شود. اختلافی که در این بحث وجود دارد، ناشی از تفاوت مبانی در نظریه عامل است.

در ناصب اسم مشتغل عنه سه قول مطرح است^۱:

۱. ناصب، فعل مضمر مماثل با فعل مذکور است. مثلاً در «زیدا ضربته» ناصب زید، ضربت مقدر و در «زیدا مرت به» ناصب زید، جاوزت مقدر می باشد. و این، قول جمهور نحات است.

۲. ناصب، همان فعل مذکور است و ضمیر ملغی است و این قول کسایی است.

۳. ناصب، همان فعل مذکور است و فعل، هم عامل در اسم مشتغل عنه است و هم عامل در ضمیر و این قول فراء است.

اکنون که این سه نظر بیان شد، باید دانست که هر یک از این نظرات دارای نقطه ضعف هایی می باشد:

۱. قول جمهور: این قول، با صنعت اعرابی موافق است اما از نظر معنایی، باعث فساد معنا در جمله می شود چون ساختار جمله با این گونه تقدیرات (مثلاً اکرمت محمدا اکرمته) به هم می ریزد.

۲. قول کسایی و فراء: این دو قول، در جملاتی مثل «زیدا سلمت علیه» و «محمدا خطا قمیصا له» قابل اجرا نیست. در ضمن بنابراین دو قول، اصلاً بابتی به نام اشتغال به آن معنایی که جمهور می گویند وجود ندارد چون فعل

مذکور، ناصب اسم مقدم است و دیگر این گونه نیست که نتواند اسم ماقبل را نصب دهد.^۲

این گونه تقدیرات نحات، بنابر نظریه عامل است که در نظر مولف کتاب معانی النحو، دارای وجهی نیست. بنابراین، می توان اسم مقدم را به صورت «مشغول عنه» و منصوب ترکیب کرد و نیازی به ذکر عامل نصب نیست.

اینک به بیان قواعد و جایگاه اعرابی باب اشتغال ابتدا طبق نظر نحات و سپس طبق نظر علمای بلاغت پرداخته می شود. مبنای نحات در این باب، بر پایه اصل قیاس در اصول نحو است که در مسایل مختلف نحو، کاربرد بسیاری دارد.^۳

همان طور که در فقه، مسائل را به پنج دسته واجب، حرام، مستحب، مکروه و مباح تقسیم کرده اند، در اینجا نیز

برای اسم مشتغل عنه، پنج وجه ذکر نموده اند:^۴

^۱ - رجوع کنید به کتاب سیبویه، ج ۱، ص ۴۳/۴۲، شرح رضی بر کافی، ج ۱، ص ۴۳۸، التصریح، ج ۱، ص ۴۴۲، همع الهوامع، ج ۳، ص ۱۰۷

^۲ - التصریح، ج ۱، ص ۴۴۲، همع الهوامع، ج ۳، ص ۱۰۷

^۳ - برای اطلاع بیشتر رجوع شود به الاقتراح فی اصول النحو، ج ۱، ص ۹۴

^۴ - رجوع کنید به، التصریح، ج ۱، ص ۴۴۲-۴۵۵، شرح ابن عقیل، ج ۱، ص ۵۱۹، شرح اشمونی بر الفیه، ج ۱، ص ۴۲۷-۴۳۸

۱. وجوب نصب: در جایی که ما قبل اسم، اداتی باشد که بعدش حتما باید جمله فعلیه باشد مثل: ان زیدا اکرمته اکرمتک. در این مثال، چون بعد از «ان» شرطیه، حتما باید جمله فعلیه بیاید، زید منصوب آورده می شود تا به تقدیر جمله فعلیه باشد.

۲. ترجیح نصب:

أ. در جایی که ما قبل اسم، اداتی باشد که ما بعدش غالبا جمله فعلیه باشد مثل: «أ زیدا ضربته» زیرا ما بعد از همزه، غالبا جمله فعلیه می آید.

ب. اسم قبل از فعل طلب باشد مثل: «زیدا اضره»

ج. ما قبل اسم، جمله فعلیه باشد و بخواهیم جمله ما بعد را عطف به آن کنیم. در این صورت برای مشارکت در عطف، ترجیح با نصب اسم مشتغل عنه است مثل: «قام زید و عمرا اکرمته»

۳. تساوی رفع و نصب: در جایی که جمله ما قبل اسم، صدرش اسم و عجزش فعل باشد. در این صورت، می توان اسم را رفع داد بنا بر عطف جمله اسمیه بر اسمیه و نیز می توان اسم را نصب داد بنا بر عطف جمله فعلیه بر جمله فعلیه که عجز جمله ما قبل است مثل: «زید قام و عمرا اکرمته»

۴. وجوب رفع:

أ. در جایی که ما قبل اسم، اداتی باشد که ما بعدش فقط جمله اسمیه می آید مثل: «خرجت فاذا زید یضربه عمرو» زیرا ما بعد اذای فجاییه، حتما باید جمله اسمیه بیاید.

ب. درجایی که فعل، نتواند در صورت برداشته شدن ضمیر، در اسم عمل کند مثل: «زید هل تضربه» زیرا اگر ضمیر «ه» از تضربه برداشته شود، به خاطر صدارت طلبی هل، نمی تواند در زید عمل نماید.

۵. ترجیح رفع: در جایی که هیچ یک از موارد ما قبل وجود نداشته باشد مثل: «زید ضربته»

مطلبی که در مورد این نحوه بررسی قواعد این باب توسط علمای نحو باید متذکر گردید، این است که در موارد وجوب، همانی که نحات گفته اند صحیح است اما در موارد ترجیح، چون نظر به معنا ندارند، ترجیحشان قابل پذیرش نیست چون در نظر مولف کتاب معانی النحو، هر وجهی برای ادای معنایی خاص است که وجه دیگر آن را ندارد. بنابراین شایسته بود نحات این گونه بگویند: «در جمله «محمد اکرمته» اگر اراده این معنا شد، ترجیح با رفع است و اگر اراده معنای دیگر شد، ترجیح با نصب است.»

در وهله بعدی قواعدی که در علم بلاغت در مورد این باب بیان گردیده است، تبیین می گردد.

علمای علم بیان بر این باورند که اشتغال مفید تخصیص یا تاکید است.^۱

۱. افاده تخصیص به این خاطر است که اگر در جمله «محمد اکرمته»، فعل مقدر بعد از اسم مشتغل عنه در تقدیر گرفته شود (محمد اکرمت اکرمته)، تخصیص فهمیده می شود چون تقدیم مفعول بر فعل افاده تخصیص می کند و معنای جمله چنین است: «فقط محمد را اکرام نمودم.»

۲. افاده تاکید نیز در صورتی است که فعل قبل از آن در تقدیر گرفته شود (اکرمت محمد اکرمته) زیرا لفظ فعل تکرار گردیده شده و در واقع، حدث موجود در جمله ما قبل تاکید گشته است و معنای جمله چنین می شود: «به تحقیق، محمد را اکرام نمودم.»
حال در ضمن دو مطلب، نکاتی در مورد سخن اهل بلاغت بیان می شود:

۳. اشتغال مفید تخصیص است: اولین اشکال، مطلبی است که خود نحوات در رد بیانیون می گویند که ابن هشام در معنی باب پنجم مطرح می کند و می گوید که مکان مقدر باید در جای اصلی خود باشد مگر آنکه معارضی در میان باشد. پس این که می گویند می توان مقدر را پس از اسم مشتغل عنه در تقدیر گرفت تا مفید تخصیص باشد صحیح نیست.^۲ و اشکال دوم در صحیح نبودن این مبنا در نصوص عربی است. برای مثال در آیات شریفه: «و لوطا آتینه حکما و علما»^۳ و «و الانعام خلقها لکم فیها دفء و منافع و منها تاکلون»^۴ تخصیص وجود ندارد. و ما چه دلیلی بر متاخر بودن فعل مقدر داریم در حالی که هیچ گاه در کلام عرب آشکار نشده است.

۴. اشتغال مفید تاکید است: اگر مفید تاکید بود، جواز ذکر بلکه وجوب ذکر به اعتقاد برخی نحوات داشت زیرا حذف، منافی با تاکید است.

(د) بررسی باب اشتغال از حیث معناگرایانه

به اعتقاد مولف کتاب معانی النحو، باب اشتغال اسلوب خاصی برای فهماندن معنای خاصی است که در ذیل به بررسی این اسلوب پرداخته می شود.

^۱ - الايضاح قرؤینی، ص ۹۴، شرح مختصر المعانی، ص ۱۱۱

^۲ - معنی اللیب، ج ۲، ص ۶۱۳، همع الهوامع، ج ۳، ص ۱۰۷

^۳ - انبیاء، ۷۴

^۴ - نحل، ۵

۱- تفاوت رفع و نصب

نکته اساسی در این مطلب، توجه به مقام اسناد است. برای مثال وقتی گفته می شود: «ضربت زیدا» مسند الیه، ضمیر متکلم است یعنی متکلم می خواهد مدار سخن خود را روی فعل متکلم قرار دهد و به عبارت دیگر، اخبار از ضمیر متکلم صورت می گیرد. ولی وقتی گفته می شود: «زید ضربته»، زید مسند الیه است یعنی مدار سخن، صحبت راجع به زید و ویژگی های اوست.

حال در «زیدا ضربته» قصد چیست؟ همان طور که دیده می شود مسند الیه ضمیر متکلم است و مدار بحث، حول او می چرخد. از طرفی زید، مقدم بر فعل شده و ضمیری به آن برگشته همان طور که به مبتدا ضمیری بر می گردد. در واقع، اسم مشتغل عنه، از آن اراده خبر دادن شده و برای همین ضمیر به آن بر می گردد، ولی تفاوتش با مبتدا این است که در مبتدا و خبر، کلام فقط حول مبتدا است ولی در باب اشتغال، بر امر اساسی یعنی همان مسند الیه و امری ما دون آن یعنی همان اسم مشتغل عنه است.

در واقع، اسم مشتغل عنه مرتبه ای ما فوق مفعول و مادون مبتدا است یعنی نه مثل مفعول به، فضله و خارج از رکن کلام است و نه مثل مبتدا، مسند الیه و عمده کلام است بلکه مرتبه ای ما بین آن دو را دارد.

پس اشتغال را چنین می توان تعریف کرد: «آوردن اسم منصوب مقدم به قصد اخبار از آن، و سپس روی گردانی از آن و اخبار از مسند الیه.»

پس نکته مهم در باب اشتغال، این است که اسم مشغول عنه، می توانست مبتدا باشد ولی منصوب واقع شده تا مدار اصلی کلام حول مسند الیه باشد و در عین حال در درجه ای پایین تر از آن اسم مشتغل عنه نیز اخبار داده شود. و از این مطلب، به اخبار ثانوی و فرعی بر اخبار اصلی یاد می شود.

در ادامه برای وضوح بیش تر به تفاوت معنایی رفع و نصب در این باب اشاره می شود.

«وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَ زَيَّنَّاها لِلنَّاطِرِينَ- وَ حَفِظْنَاها مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ-إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَاتَّبَعَهُ شِهَابٌ مُبِينٌ-وَ الْأَرْضَ مَدَدْنَاها وَ الْفَيِّنَا فيها رِوَاسِيًّ وَ أَنْبَتْنَا فيها مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ-وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فيها مَعَايشَ وَ مَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ»^۱

در این سیاق، دیده می شود که کلمه «الارض» منصوب آمده چون مدار بحث مربوط به خداوند و کار هایی است که انجام داده است یعنی می خواهد از خداوند اخبار دهد. با این وجود، به صورت ثانوی از زمین نیز اخبار داده شده و در درجه بعدی اخبار از آن صورت می گیرد. شاهد بر این مطلب این است که در ادامه از ویژگی های زمین صحبت شده، یعنی اخبار از زمین و ویژگی های آن نیز مد نظر بوده ولی مسند الیه اصلی همان ضمیر متکلم است و زمین به عنوان مخبر عنه ثانوی نقش ایفا می نماید.

اینک مثال دیگری بررسی می شود.

«خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ - خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ - وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ - وَ لَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَ حِينَ تَسْرَحُونَ - وَ تَحْمِلُ أُنْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُوا بِالْغَيْهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرُؤُوفٌ رَّحِيمٌ - وَالْخَيْلَ وَ الْبِغَالَ وَ الْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَ زِينَةً وَ يَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»^۱

مدار اصلی بحث، روی فعل خداوند در مورد خلق انعام است و به همین دلیل، ضمیر هو در «خلق» مسند الیه و مرفوع به عنوان عمده کلام و مخبر عنه اصلی واقع شده است. با این وجود، «انعام» و ویژگی های آن نیز مورد نظر است و اراده شده از آن ها نیز اخبار داده شود با این تفاوت که این اخبار، در ضمن اخبار اصلی که اخبار از خداوند است صورت پذیرفته است. به همین دلیل، در آیات بعدی، شروع به شمردن اوصاف و ویژگی های انعام در ضمن شمردن افعال خداوند می نماید و اخبار فرعی بر روی انعام صورت می گیرد. ولی در آیه شریفه ای که در بعد می آید و از همین باب است، غرض متکلم، با آیات قبلی متفاوت است: «وَ الشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ - أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ - وَ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ»^۲

در این سیاق، مدار بحث حول شعراء است نه «الغاوون». به عبارت دیگر، متکلم اراده نکرده که از «غاوون» و ویژگی های آن اخبار دهد بلکه غرض، افاده اخبار از «شعراء» است. و به همین منظور، «شعراء» مسند الیه و مرفوع واقع شده است. و طبق این غرض، در آیات بعدی نیز مدار بحث را بر روی اوصاف آن ها قرار داده و بیان می نماید که علاوه بر تبعیت گمراهان، چه ویژگی دیگری دارند.

آیه شریفه بعدی، محل اختلاف میان نحوات است و همان طور که از عبارات ایشان به دست می آید، تنها به بررسی ویژگی های لفظی و محذوراتی که در الفاظ در نصب و رفع اسم مقدم وجود دارد، پرداخته اند و توجه چندانی به اینکه غرض اصلی در این آیه، اخبار اصلی یا فرعی از اسم مشتغل عنه است نداشته اند.^۳ ولی با بررسی مشابه آن چه

^۱ - نحل، ۳-۸

^۲ - شعراء، ۲۲۴

^۳ - رجوع کنید به التصريح على التوضيح، ج ۱، ص ۴۴۵

گذشت، مشخص می گردد که چرا اسم مشتغل عنه در آیه شریفه مرفوعی به کار رفته است. آیه شریفه چنین است: «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيَشْهَدُ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ - الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ»^۱

همان طور که دیده می شود، آیه در صدد بیان حکم برای زن و مرد زناکار است و بنا بر همان غرض، آن دو را منصوب آورده تا به عنوان مسند الیه اصلی، از آن ها اخبار اصلی صورت گیرد.

۲- دفع التباس فعل به صفت

از دیگر مواردی که در این باب، مورد بحث قرار می گیرد، این است که به وسیله اعراب مناسب اسم مقدم، از التباس فعل مذکور به صفت واقع شدن برای اسم مقدم، جلوگیری می شود. اگر متکلم، از فعل، اراده صفت برای اسم ما قبل را کرده، باید اسم را مرفوع خواند که البته خود، از سنخ جملات احتمالی است و با قرینه، تعیین وصفیت مشخص می شود. در غیر این صورت، اسم مقدم منصوب خواهد بود.^۲

برای مثال، در جمله «کل رجل اکرمته هنا» اگر «کل» منصوب بشود، معنا چنین می شود: «تمام مرد ها را اینجا اکرام کردم». ولی اگر مرفوع شود، دو احتمال در معنا دارد:

۱. همان معنای اولی

۲. معنایی جدید به این صورت: «هر مردی را که اکرام کردم، اینجا است.»

یعنی «کل» به صورت مبتدا ترکیب شده و «اکرمته» صفت برای آن است و «هنا» نیز خبر می باشد.

این مطلب را در این آیه شریفه نیز می توان بررسی کرد: «وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ»^۳

اگر «کل» منصوب خوانده شود، معنا چنین است: «هر کاری را در زیر انجام دادند.» زیرا جار و مجرور، متعلق به فعل است و «کل» نیز منصوب بنا بر باب اشتغال می باشد. و اگر مرفوع شود، علاوه بر احتمال معنای اول، چنین معنایی نیز خواهد داشت: «هر کاری را که انجام دادند، در زیر {محمفوظ} است.» و قطعاً معنای دوم مراد است نه معنای اول. به همین منظور «کل»، اعراب رفع داده شده است تا جار و مجرور، خبر آن ترکیب شود به خلاف حالت قبلی که جار و

^۱ - نور، ۲-۳

^۲ - رجوع کنید به التصريح، ج ۱، ص ۴۵۱، همع الهوامع، ج ۳، ۱۰۶، شرح اشمونی بر الفیه، ج ۱، ص ۴۳۴

^۳ - قمر، ۵۲

مجرور، متعلق به فعل بود و باعث تغییر معنای مقصود می گشت. البته همان طور که بیان شد، برای تعیین وصفیت، نیاز به قرینه های دیگری است ولی اعراب رفع، قابلیت وصفیت را دارا است.

و این قسم، به اعتقاد نحّات از موارد ترجیح نصب است ولی به اعتقاد مولف، نصب و رفع به اعتبار معنای مقصود است.

۳- بررسی عمومیت داشتن اسم مقدم مرفوع

برخی نحّات قائلند که اگر از اسم مقدم، اراده عموم شود، مرفوع و در غیر این صورت، منصوب می شود.^۱

استشهاد این گروه به مواردی مثل آیه شریفه: «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلِيَشْهَدَ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»^۲ است. چون منظور از «زانیه» و «زانی»، عموم است نه خصوص شخص خاصی، مرفوع شده اند.

ولی این مطلب صحیح به نظر نمی رسد چو لازمه اش این است که مثلاً در جمله: «العالمَ احترامه» به نصب، منظور عالم خاصی باشد و در «العالمُ احترامه» به رفع، منظور عالم خاصی نیست و این گونه برداشت از این دو جمله، اشتباه است. با توجه به بررسی های صورت گرفته در نمونه های قبلی و همچنین در نظر گرفتن اخبار اصلی، سبب مرفوع شدن، همان است که در تحت عنوان «تفاوت رفع و نصب» بیان شد. چون خداوند در مقام بیان حکم زناکار است، باید آن را مسند الیه اصلی و مدار کلام قرار دهد و از آن اخبار اصلی دهد. و آن چیزی که باعث عمومیت در موارد مذکور گردیده است، وجود «لام موصول» به همراه «فاء شبه جزا» است که رابطه شبه شرط و شبه جواب شرط را ایجاد نموده و به مبتدا، عمومیت داده است.

^۱ - التصريح، ج ۱، ص ۴۴۵-۴۴۶
^۲ - نور، ۲-۳

نتیجه گیری

باب اشتغال در اسلوب ادبیات عرب، به مقدم شدن اسمی می گویند که فعل مابعدش، دارای متعلق مربوط به آن اسم است که اگر آن متعلق برداشته شود، فعل می تواند در اسم عمل کند.

آن چه که مرسوم میان نحّات و علمای بلاغت است، بررسی این باب از حیث لفظی و تصحیح و بیان وجوه حالت های رفع و نصب است و به معنا، جایگاه و غرض اساسی که باعث می شود متکلم این اسلوب را به کار برد توجه چندانی صورت نگرفته است. به همین منظور، این باب از دیدگاه دیگری مجدد بررسی شد و این بار از حیث معنا شناسی با توجه به مبنای کتاب معانی النحو مورد توجه قرار گرفت. نتیجه این بررسی، به دست آمدن غرض اصلی این باب است به این صورت که نوعی اخبار ثانوی از اسم مشتغل عنه صورت می گیرد که از مفعولیت بالاتر ولی از مبتدا و خبر پایین تر است. به عبارت دیگر، اسم مشتغل عنه منصوب، می توانست مبتدا باشد و دیگر از رتبه مفعولیت خارج شده ولی هنوز رکن کلام نیست. بررسی استعمالات قرآنی در پایان تحقیق نیز این مدعا را ثابت می نماید که با این که در کلام، مبتدا یا در واقع رکن مسند الیه که درباره آن صحبت می شود، ذکر شده ولی نوعی اخبار در رتبه پایین تر نیز از اسم مشتغل عنه صورت گرفته است مثلاً راجع به ویژگی های آن صحبت شده یا اوصافی از آن ها نیز به میان آمده است.

در پایان، پیشنهادی که برای محققین بعدی به نظر می رسد این است که چگونه می توان این باب را با توجه به نظریه عامل، توجیه نمود؟ به عبارت دیگر چه دیدگاهی می توان نسبت به این نظریه پیدا نمود تا بتوان با رفع ایرادات فعلی آن، باب اشتغال را نیز با توجه به این باب، توجیه و تحلیل نمود.

فهرست منابع و مآخذ

۱. قرآن کریم
۲. الاقتراح فی اصول النحو، سیوطی، جلال الدین، بی جا: نشر ادب الحوزه، بی تا
۳. الايضاح فی شرح مفتاح العلوم، قزوینی، خطیب، بیروت: دار الکتب العلمیه، دوم
۴. التصريح على التوضیح، ازهری، شیخ خالد، لبنان: دار الکتب العلمیه، چاپ اول، ۲۰۰۰ م.
۵. شرح ابن عقیل بر الفیه، ابن عقیل، بهاء الدین، بی جا: بی نا، دوم
۶. شرح اشمونی بر الفیه، اشمونی (تحقیق حسن حمد)، بی جا: بی نا، بی تا
۷. شرح الرضی علی الکافیہ، رضی الدین استرآبادی، تهران: موسسه الصادق، اول، ۱۳۸۴. ش
۸. شرح مختصر المعانی، تفتازانی، سعد، قم: دار الفکر، سوم
۹. صحاح اللغه، جوهری، اسماعیل بن حماد، بی جا، بی نا، بی تا
۱۰. الکتاب، سیبویه، قاهره: مکتبه الخانجی، سوم، ۱۴۰۸. ق
۱۱. لسان العرب، محمد بن مکرم ابن منظور، بیروت: دار بیروت، اول، ۱۳۳۵. ش
۱۲. معانی القرآن، زجاج، بی جا: دار الکتب المصریه، ۱۳۷۴. ق
۱۳. معانی النحو، سامرای، فاضل صالح، عمان: دار الفکر، اول، ۱۴۲۰. ق
۱۴. مقایس اللغه، زکریا، احمد بن فارس (تحقیق: عبدالسلام محمد هارون)، بی جا: دار احیاء کتب العربیه، چاپ دوم، ۱۳۸۹. ق
۱۵. النحو الوافی، عباس حسن، تهران: ناصر خسرو، بی تا
۱۶. همع الهوامع، سیوطی، جلال الدین، بیروت: دار الکتب العلمیه، اول، ۱۴۱۸. ق